

## آیا برای مسیحی شدن نیاز دارم که به کلیسا بروم؟

خوب بگذارید توجه هر یک از شما را مجدداً داشته باشم.

می‌خواهیم سؤال مهم هفته را بپرسیم

که این است: "لازم است به کلیسا بروم تا مسیحی شوم؟"

و اولین نکته که می‌خواهم امشب بگویم این است که رفتن به کلیسا،

ملاقات با قوم خدا - که منظور من از رفتن به کلیسا همین است.

منظورم یک ساختمان نیست. منظورم رفتن و ملاقات با دیگر ایمانداران است.

آیا این رفتن، شما را مسیحی می‌کند؟ این اولین چیزی است که می‌خواهم مطرح کنم.

فقط اینکه شما بقیه مسیحیان را ملاقات کنید، به این معنی نیست که شما مسیحی هستید.

حالا، چطور باید این را توضیح دهم؟ خوب اینجا است که نیاز دارید از قوه تخیل‌تان دوباره

قبلاً مثال‌های زیادی در زمینه استفاده کنید ورزش را مورد استفاده قرار داده‌ام،

ولی حالا لازمه که شما تصور کنید که ما در آمریکا هستیم و یک بازی بیسبال مهمی در جریان است.

حالا شما همه در جای خودتان نشسته‌اید و من ایستاده هستم، خوب؟ ادامه دهیم. چوب بیسبال در دست من هست.

من حتی مطمئن نیستم که این طور که در دستم نگه داشته‌ام، درست است یا نه.

ولی من آنجا هستم و تمام بازی به من بستگی دارد، در این سه توپ نهایی.

اولین توپ به سمت من پرتاب می‌شود و من از دستش می‌دهم.

خوب باشه، اشکالی ندارد، هنوز دو توپ دیگر دارم. توپ بعدی، نمی‌توانم نگهش دارم. ولش می‌کنم

هنوز یک توپ دیگر مانده که به طرفم بیاید.  
تمامی این بازی به این توپ آخر بستگی دارد.

آیا در شک و گمان هستید؟ آیا عصبی هستید؟  
همین هست! و بالاخره توپ به سمت من می‌آید

و من آن را می‌زنم، با صدای محکم.  
به حرکت می‌آید، و شروع می‌کنم به دویدن.

واقعاً با تمام قدرتم می‌دوم، خیلی سریع  
همچنان می‌دوم و می‌دوم و یکدفعه سر می‌خورم

درست قبل از اینکه کسی توپ را ببیند که مرا بیرون کند،  
ولی من هنوز در بازی هستم و بالاخره، جشن می‌گیرم.

من فریاد شادی سر می‌دهم و شما هم برای من بسیار خوشحال  
هستید، زیرا من کاری کردم که تمامی شرکت‌کنندگان بدونند

و این بسیار شادبخش است، همه از صندلی‌هایشان  
بلند می‌شوند و آنگاه داور صحبت می‌کند،

و با صدای بلندی می‌گوید که "نه  
شما بازنده هستید." و ما فکر می‌کنیم، "چی؟ چطوری؟"

او مسیر را طی کرد. یقیناً باید این مسیر را طی می‌کرد.  
این ضربه بزرگی بود.

او همه راه را دقیق دوید و به مقصد برگشت.  
داور اعتقاد دارد که، "نه، او بازنده شد."

فکر می‌کنید "چرا؟" و داور  
می‌گوید "چون او پایه اول را از دست داد."

او مستقیماً به طرف پایه‌های دوم، سوم و چهارم دوید  
ولی مرحله اول را از دست داد."

خوب، البته! البته که من بازنده‌ام. چون به صورتی که شما  
بیسبال بازی می‌کنید -

بعد از اینکه ضربه به توپ کوچکی زدید  
این است که باید به سمت پایه اول بروید

دوم، سوم و عاقبت در خانه قرار می‌گیرید.  
شما باید اینطور عمل کنید.

شما نمی‌توانید به پایه دوم بروید،  
اگر بروید بازنده هستید. عملی نیست.

این نمونه و مثالی بود برای کمک به درک اینکه مسیحی شدن چگونه است.

پایه و ستون دوم ملحق شدن به دیگر مسیحیان است. تعلق پیدا کردن به یک کلیسای محلی.

اولین پایه، سرسپردگی و تسلیم است بطور شخصی به عیسی.

افرادی هستند که مرحله (پایه) اول را از دست می‌دهند.

تعدای از مردم هستند که دوست دارند مسیحیان دیگر را ملاقات کنند.

ممکن است به این خاطر باشد که در کشوری که متولد شده‌اند معنی مسیحی بودن این است که فقط در کلیسا شرکت کنی،

ممکن است که فقط از مسیحیان خوششان می‌آید و شرکت می‌کنند

و همه چیز گرم و بسیار دوستانه است، ولی می‌بینید که چه اتفاقی می‌افتد؟

آنها پایه اول را از دست می‌دهند. آنها فقط قوم خدا را ملاقات می‌کنند.

نکته اولی را که باید درک کنیم این است که قبل از همه چیز ما باید به سمت اولین پایه و اساس حرکت کنیم.

ما باید شخصا به عیسی تسلیم شویم. این معنی مسیحی شدن است.

حالا این سؤال هست، "اینکار را انجام دادم، قدم بعدی چیست؟"

آیا باید به کلیسا بروم تا مسیحی شوم؟"

اولین چیزی که می‌خواهم در ذهن و فکر شما قرار بگیرد این است که

برای شما آنقدر الزامی نیست که به کلیسا بروید تا مسیحی شوید،

شما به هر حال باید به کلیسا بروید و این چیز بدی نیست.

این مثل عقد یک قرارداد نیست که  
پس از آن نگاهی به برگه قرارداد بیندازید

و چیزی در آن برگه باشد که  
شما بگویید که "می‌دانستم که بیش از اندازه خوب میبود که حقیقت باشد".

اینجاست. به شما گفتم!  
در این برگه قرارداد هست. " بدانید که مثل این نیست.

اینطور نیست که شما بیشتر در مورد  
عیسی بدانید و فکر کنید

"آه شگفت‌آور! بخشش رایگان،  
مشارکت صمیمی با خدایی که مرا آفریده،

حیات جاودان- خیلی عالی!" سپس فکر می‌کنید  
"به برگه نگاه کن!"

من باید به کلیسا بروم. " خیر. اینطور  
نیست. این باید امتیاز و افتخاری به نظر بیاید

و باعث شادی که دیگر ایمانداران را ملاقات کنم،  
که در حقیقت معنی کلیسا همین هست.

حالا، چرا اینطور است؟ برای اینکه  
کمک کنیم تا بهتر بفهمیم

ملاقات حضوری با بقیه قوم خدا، بگذارید  
از نقشه‌های آینده خدا به شما فقط یادآوری کنم.

آنچه خدای پدر انجام می‌دهد این است که  
او در حال جمع کردن یک خانواده جهانی است

که در آن همه عیسای مسیح خداوند را دوست دارند،  
از تمام کشورهای جهان،

از تمام فرهنگ‌های مختلف،  
از تمامی رنگ پوست‌ها و نژادها،

و آنها همه عیسی را پیروی می‌کنند.  
و او روزی را تدارک می‌بیند

وقتی که همه گرد هم جمع خواهند شد  
در یک دنیای جدید و بسیار زیبا.

ما قسمتی از آن را قبلاً دیده‌ایم.  
روزی در آینده است

وقتی که عیسی برمی‌گردد  
و آن روز پرشکوهی خواهد بود.

ما همه رستاخیز جسمانی خواهیم داشت  
و تا ابد زندگی خواهیم نمود.

ما در مشارکت و مصاحبت با  
آفریننده عظیم خود خواهیم بود، و همچنین در مصاحبت

با این خانواده جهانی،  
تعداد زیادی از مردم که نمی‌توانیم آنها را بشماریم.

ولی در مورد زمان حال چطور؟ چگونه باید منتظر باشیم  
برای آن آینده و گردهم‌آیی عظیم

که در آن عیسی را برای کاری که کرده ستایش کنیم؟

خدا به ما این افتخار و امتیاز را عطا می‌کند  
که اینک با تعدادی از همان خانواده ملاقات کنیم

در مکانهای محلی، در نقاط مختلف جهان  
این همان چیزی است که کلیسا باید باشد:

گروه کوچکی از مردم  
که در کنار هم جمع می‌شوند.

و این شادی و امتیازی است که جای فخر دارد.  
این چه چیزی است؟

این طعم و مزه اولیه آینده است،  
ولی در زمان حال اتفاق می‌افتد.

و فرض بر این است که باید  
برای شادی و لذت بردن ما باشد.

وقتی که با دیگر مردم جمع می‌شویم  
که توسط عیسی نجات پیدا کرده‌اند،

سرودهای ستایش را برای خدای پدر می‌سراییم،  
و شکر می‌کنیم برای آنچه عیسی انجام داده است،

و زمانی که به نزدش دعا می‌کنیم،  
و وقتی که از کلامش می‌شنویم -

تمامی آن چیزی که به ما لذت و  
شادی می‌دهد! فقط مزه و طعمی از آینده است.

به این سادگی هم نیست  
که ما به کلیسا برویم و تمام شود،

امشب باید بشنویم  
فرمان‌های خداوندان عیسی مسیح را.

او امشب چه چیزی به ما گفته است؟  
او گفته: "یکدیگر را محبت نمایید."

و این فرمانی است از طرف عیسی.

به این راحتی نیست که عیسی بگوید  
"حالا این پیشنهاد و خواسته من است."

اینطور نیست، "اینست نظر و عقیده من."  
به این معنی، "این حکم من است. یکدیگر را محبت نمایید."

ما تا حالا دیدیم که مسیحی شدن  
همیشه ارتباطی شخصی است

ولی هرگز حالت انفرادی ندارد. ما  
مسئولیت داریم که در همراهی و مشارکت با هم باشیم.

ما باید همدیگر را دوست داشته باشیم. و یکی  
از راههای این دوست داشتن

از طریق جمع شدن با هم است،  
و ملاقات کردن با همدیگر.

حالا به این فکر کنید که: حتی ملاقات  
کردن به تنهایی می‌تواند باعث تشویق و دلگرمی شود.

مگر محبت در باره چیست؟

بله، محبت. شما توجه می‌کنید به علائق  
انسان‌های دیگر.

می‌خواهید مواظب و متوجه آنها باشید.  
و بزرگترین نیاز ما چیست؟

بزرگترین نیاز ما، نیازهای روحانی است،  
سلامتی روحانی!

در این شرایط است که به روند رشد ادامه می‌دهیم تا  
شبیه عیسی شویم،

این زندگی مسیحی را ادامه می‌دهیم  
که آن را روز به روز پیش ببریم.

اعتماد و توکل به عیسی را حفظ می‌کنیم.

و یکی از راههایی که خدا به فرزندان خودش داده،  
که مطمئناً اینها اتفاق بیفتند،

این است که به صورت مرتب و منظم  
با همدیگر جمع شوند.

این یکی از راههایی است که ما  
همدیگر را محبت می‌کنیم. فقط به این فکر کنید!

وقتی با هم جمع می‌شوید، چه انگیزه  
و تشویقی با خود به همراه خواهد داشت

برای ادامه دادن در این زندگی مسیحی.

فکر کنید در مورد اینکه چه اتفاقی می‌تواند بیفتد  
وقتی که با هم جمع می‌شویم.

ما می‌توانیم همدیگر را تعلیم دهیم، می‌توانیم برای یکدیگر  
دعا کنیم، می‌توانیم همدیگر را در آغوش بگیریم،

می‌توانیم همه این کارها را انجام دهیم تا  
همچنان به زندگی مسیحی خودمان ادامه دهیم.

می‌توانیم عملاً به نیازهای هم رسیدگی کنیم  
تا بتوانیم ادامه دهیم.

این یکی از راههایی است که خدا به ما داده که  
همدیگر را محبت کنیم.

پس مسیحی شدن، به کلیسا رفتن،  
فقط برای نفع شخصی من نیست،

بلکه برای نفع  
مردم دیگر هم هست.

این یکی از راههایی است که  
می‌توانیم همدیگر را خدمت کنیم.

حالا چه بگوییم در باره شخصی که می‌گوید،  
"خوب ولی من وقت این کارها را ندارم."

می‌دانید زندگی شلوغ! شاید پنج هفته یکبار  
یا هر شش هفته، نمی‌دانم.

ولی این تعهد همیشگی به مردم،  
من چنین وقتی را ندارم."

به چنین شخصی چه می‌گویید؟  
من دوست دارم به او اینطور بگویم که

"می‌توانم به تو بگویم که -  
تو برای هر کاری وقت نداری."

هر شخصی وقت محدودی  
در طول روز دارد.

ما نمی‌توانیم هر کاری را که می‌خواهیم انجام دهیم. ولی  
اگر زمان کوتاه باشد چه.

شما چیزی را که برایت مهم هست کشف می‌کنی.  
و مسیحی شدن

ارجحیت‌های ما را تغییر می‌دهد و یکی از  
بزرگترین ارجحیت‌ها این است که ما باید

مواظب باشیم، مواظب و در فکر  
بقیه برادران و خواهران خودمان باشیم.

عیسی چنین می‌گوید،  
"اطمینان داشته باشید که روی پایه و اساس اول ایستاده‌اید

مطمئن باشید که شما مسیحی شده‌اید، نروید به سمت  
پایه دوم." ولی وقتی نزد عیسی می‌آیید،

می‌بینید که این ارتباط شخصی است  
ولی هرگز انفرادی نیست.

و این را یک امتیاز و افتخار بدانید که  
مسئولیت داریم که همدیگر را محبت کنیم

تا زمانی‌که جمع شویم  
در اطراف تخت عظیم در آسمان.

چرا در این مورد در اطراف میزهایتان  
صحبت نکنیم،

به چیزهای مهمی فکر می‌کنم برای بحث و گفتگو کردن، چرا  
صحبت کوتاهی در این چند دقیقه با هم نداشته باشیم.

Identity – Who is God? Who are we?

© Lee McMunn, 2011

All rights reserved. Except as may be permitted by the Copyright Act, no part of this publication may be reproduced in any form or by any means without prior permission from the publisher.

Published by 10Publishing, a division of 10ofThose Limited.

All Farsi scripture quotations are taken from the New Millennium Version. © 2003 Elam Ministries.

10Publishing, a division of 10ofthose.com  
Unit 19 Common Bank Industrial Estate, Ackhurst Road, Chorley, PR7 1NH, England.  
Email: [info@10ofthose.com](mailto:info@10ofthose.com)  
Website: [www.10ofthose.com](http://www.10ofthose.com)